t.me/DaneshSad

پادشاهی رسید.» گفت: « ای پادشاه وقتی تجمع و حمایت مردم سبب پادشاهی و حکومت است پس چرا مردم را با ستم خود پراکنده می‌کنی؟ مگر قصد حکومت کردن نداری.» پادشاه گفت: « عامل جمع شدن لشکر و مردم چیست؟» گفت: « پادشاه باید بخشندگی کند تا اطرافش جمع شوند و از او طرفداری کنند و باید لطف و مهربانی کند تا مردم در پناه حکومتش زندگی کنند. و تو این دو ویژگی را نداری.»

نکند جور پیشه سلطانی — که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند — پای دیوار ملک خویش بکند

قلمرو زبانی: جورپیشه: ظالم، ستمگر

قلمرو ادبی: قالب شعر «مثنوی» است / طرح ظلم افکندن: کنایه از بنانهادن؛ طرح ظلم افکندن: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن / پای دیوار کندن: کنایه از ویرانی

قلمرو فکری:

۱-ستمگر نمی تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند.

۲-پادشاهی که ظلم را بنا کرد درحقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.

درس سیزدهم: خوان هشتم

یادم آمد هان! - داشتم می‌گفتم: آن شب نیز - سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد - و چه سرمایی، چه سرمایی - بادبرف و سوز وحشتناک

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: سَورت: تندی وتیزی، حدّت و شدت

نکات دستوری: یادم آمد: فعل لازم یک شخصه – نهاد آن ضمیر پیوسته «م» است./ هان: شبه جمله/ داشتم می گفتم: ماضی مستمر/ نهاد: من (محذوف)/ آن شب: گروه قیدی/ نیز: قید/ سورت: نهاد/ سرما: مضاف‌الیه/ دی: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ بیدادها: مفعول/ می کرد: ماضی استمراری/ ها» در «بیدادها»: نشانه کثرت/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ چه: صفت تعجبی/ سرمایی: مسند/ نهاد و فعل جمله، به قرینه معنایی حذف شده است← [سرمای آن شب] چه سرمایی [بود.]/ چه سرمایی (دومی): نقش تبعی تکرار (مسند)/ بادبرف و سوز وحشتناک: مسند/ نهاد و فعل جمله پایانی به قرینه معنایی حذف شده است.← [آن سرما] بادبرف و سوز وحشتناکی [بود.]

قلمرو ادبی: شب: نماد بیداد و ستم / بیداد سورت سرمای دی: استعاره (تشخیص)، کنایه از شدت سرما/ دی: مجاز از زمستان/ زمستان: نماد دوران ظلم/ سرما، بادبرف، سوز، دی: مراعات نظیر/ هان، آن: جناس/ بادبرف و سوز وحشتناک: اشاره به فضای خفقان و پر از ظلم و ستم جامعه

قلمرو فکری: آری یادم آمد، داشتم این را می‌گفتم: آن شب هم سوز و تندیِ سرمای زمستان شدت داشت. آه، که آن شب چه سرمایی بود! تند و استخوان سوز و سرمای وحشتناک بود. (مفهوم: اشاره به خفقان جامعه)

لیک خوشبختانه آخر سرپناهی یافتم جایی - گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس - قهوه خانه گرم و روشن بود، همچو شرم...

قلمرو زبانی: نکات دستوری: لیک: حرف پیوند همپایه ساز/ خوشبختانه: قید/ آخر: قید/ سرپناه: مفعول/ یافتم: ماضی

t.me/DaneshSad

ساده/ جایی: قید/ گرچه: حرف ربط وابسته‌ساز/ بیرون: نهاد/ تیره: مسند/ بود: فعل اسنادی/ و: واو عطف/ سرد: معطوف به مسند/ همچون: حرف اضافه/ ترس: متمم/ قهوه خانه: نهاد/ گرم: مسند/ و: واو عطف/ روشن: معطوف به مسند/ بود: فعل اسنادی/ همچو: حرف اضافه/ شرم: متمم .

قلمرو ادبی: بیرون سرد همچون ترس: تشبیه/ گر چه بیرون تیره بود و سرد همچون ترس: واج‌آرایی «ر»/ قهوه خانه گرم و روشن بود همچون شرم: تشبیه/ گرم، سرد و تیره، روشن: تضاد /گرم، شرم: جناس/ تیره و سرد بودن ترس، گرم و روشن بودن شرم: حس آمیزی/ گرم: ایهام: ۱- داغ ۲-صمیمی و پرمِهر

قلمرو فکری: اما سرانجام جایی را برای سرپناه پیدا کردم. هر چند که بیرون از آن سرپناه، فضایی تیره و سرد (بی روح) همانند ترس و هراس بود؛ ولی داخل قهوه‌خانه (پناهگاه) چون شرم و حیا گرم و روشن بود.

(مفهوم: وجود فضای سرد و پر وحشت حاکم بر جامعه و نقش سنت ها در حفظ فرهنگ و همدلی مردم)

همگنان را خون گرمی بود. - قهوه خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام - راستی کانون گرمی بود.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: را: حرف اضافه «برای همگنان»/ همگنان (همگان): متمم/ خون: نهاد/ گرم: صفت/ بود: غیر اسنادی (وجود داشت.)/ قهوه خانه: نهاد/ گرم: مسند/ روشن: معطوف به مسند/ فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده است./ مرد: نهاد/ نقال: صفت/ آتشین پیغام: مسند/ فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده است./راستی: قید/ [آنجا: نهاد محذوف] /کانون: مسند/ گرمی: صفت/ بود: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: خون گرمی بود: کنایه از صمیمیت و مهربانی/ گرم، روشن، آتشین: مراعات نظیر/ آتشین پیغام: کنایه از گیرایی سخن، حس‌آمیزی/ کانون گرم: کنایه از صمیمیت و مهربانی/ گرم بودن ← ایهام: ۱-داغ ۲-صمیمی و پرمهر/ واژه‌آرایی: تکرار واژه گرم.

قلمرو فکری: همگان با هم، صمیمی، خودمانی و یکدل بودند، فضای قهوه‌خانه مانند شرم گرم و روشن بود. به راستی که انجمن دوستانه‌ای بود.

مرد نقّال - آن صدایش گرم، نایش گرم - آن سکوتش ساکت و گیرا - و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم

قلمرو زبانی: نکات دستوری: مرد: نهاد/ نقال: صفت/ آن [که] صدایش گرم [بود] و [آن که] نایش گرم [بود.] / آن [که] سکوتش ساکت و گیرا [بود] /[آن که] دمش، چونان حدیث آشنایش گرم [بود] : ← هر چهار جمله، بدل از مرد نقال هستند و فعل در آخر آنها به قرینه معنایی حذف شده است./ واژه «گرم» در هر سه جمله، مسند است./ ساکت: مسند/ و: واو عطف/ گیرا: معطوف به مسند/ و: حرف ربط هم پایه ساز/ چونان (همچو): حرف اضافه/ حدیث: متمم/ آشنا: صفت/ ش: مضاف‌الیه/ ترکیب‌های اضافی: صدایش (صدای او)، نایش(نای او)، سکوتش (سکوت او) / دَمش (دَم او)، آشنایش (آشنای او) / ترکیب‌های وصفی: مرد نقال، حدیث آشنا.

قلمرو ادبی: نای: مجاز از صدا و سخن/ دَم: مجاز از سخن/ ساکت بودن سکوت: تشخیص/ دَمش چونان حدیث آشنایش گرم: تشبیه/ چونان: ادات تشبیه / گرم بودن دم: کنایه از گیرایی کلام / صدای گرم، نای گرم، حدیث گرم: حس‌آمیزی/ حدیث آشنا: کنایه از داستان های شاهنامه

قلمرو فکری: مرد نقال نیز سخنانش گرم و گیرا بود. همچنین، سکوت و خاموشی‌اش دیگران را به سکوت وا می‌داشت و خاموشی‌اش سنگین، دلچسب و سخنش همانند داستان و روایت آشنای او (داستان های شاهنامه) دلنشین بود.

t.me/DaneshSad

راه می‌رفت و سخن می‌گفت - چوبدستی مَنتشا مانند در دستش - مست شور و گرم گفتن بود. - صحنهٔ میدانک خود را تند و گاه آرام می‌پیمود.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: منتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود و معمولا درویشان و قلندران به دست می گیرند. برگرفته از نام منتشا (شهری در آسیای صغیر)

نکات دستوری: راه می‌رفت (فعل مرکب، نهاد آن مرد نقال است) و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ سخن: مفعول/ می گفت: ماضی استمراری / چوبدستی: نهاد/ مَنتشا مانند: صفت/ در دست: گروه متممی در نقش مسند /ش: مضاف‌الیه (مرجع ضمیر: مرد نقال)/ فعل (بود) به قرینه لفظی حذف شده است./ مست: مسند/ شور: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ گرم: معطوف به مسند/ گفتن: مضاف‌الیه/ بود: فعل اسنادی/ صحنه: مفعول /میدانک: مضاف‌الیه/ خود: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ تند: قید/ و: واو عطف/ گاه: قید/ آرام: قید (معطوف به قید)/ می پیمود: ماضی استمراری/ «ک» در میدانک : پسوند تصغیر است.

قلمرو ادبی: چوبدستی مَنتشا مانند: تشبیه / مست شور: اضافه استعاری/ مست شور و گرم گفتن: کنایه از سرگرم سخن گفتن با حرارت و هیجان / تند، آرام: تضاد

قلمرو فکری: مرد نقّال در حالی که راه می‌رفت سخن می گفت، (داستان های شاهنامه را روایت می کرد.) چوب دستی، همچون عصا در دست داشت و غرق شور و هیجان گفتن بود. میدان کوچک (قهوه‌خانه) را گاهی تند و گاهی آرام می‌پیمود.

همگنان خاموش - گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید - پای تا سر گوش

قلمرو زبانی: نکات دستوری: همگنان: نهاد/ خاموش: مسند/ [واو عطف محذوف] /پای تا سر گوش: معطوف به مسند/ فعل (بودند) به قرینه معنایی حذف شده است./ گرد بر گردش: قید/ فعل« نشسته بودند» به قرینه معنایی حذف شده است./ به کردار: حرف اضافه/ صدف: متمم/ بر: حرف اضافه/گرد: متمم/ مروارید: مضاف‌الیه.

✓ترتیب جملات:

همگنان خاموش [و] پای تا سرگوش [بودند.] به کردار صدف بر گرد مروارید، گرد بر گردش [نشسته بودند.]

قلمرو ادبی: گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید: تشبیه مرکب / واج‌آرایی: تکرار صامت های «گ»، «ر» / پای تا سر: مجاز از همه وجود / پای تا سر گوش: کنایه از بادقت گوش دادن / پا، سر، گوش: مراعات نظیر

قلمرو فکری: همان گونه که صدف، مروارید را احاطه می کند؛ مردم نیز در قهوه خانه دور نقّال نشسته بودند و ساکت و با تمام وجود به سخنان او گوش می‌دادند.

هفت خوان را زاد سرو مرو - یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد - آن هریوه خوب و پاک آیین - روایت کرد: - خوان هشتم را - من روایت می کنم اکنون... - من که نامم ماث

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: هریوه: هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان)

نکات دستوری: هفت خوان: مفعول/ زادسرو: نهاد/ مرو: مضاف‌الیه/ یا: حرف عطف/ به: حرف اضافه/ قولی(گفته ای): متمم/ ماخ سالار: معطوف به نهاد/ /آن گرامی مرد، آن هریوه خوب و پاک آیین : بدل برای ماخ سالار/ روایت کرد: فعل مرکب/ من: نهاد/ خوان هشتم: مفعول/ روایت می کنم : فعل مرکب/ اکنون: قید/ من: نهاد / فعل «روایت می کنم » به قرینه لفظی حذف شده است./ که حرف ربط وابسته ساز/نام: نهاد/ من: مضاف الیه/ ماث: مخفّف مهدی اخوان ثالث / در جمله آخر فعل (است) به قرینه معنایی حذف شده است./ ترکیب‌های وصفی: هفت خوان، گرامی مرد، هریوه خوب، هریوه پاک

t.me/DaneshSad

آیین، خوان هشتم/ ترکیب‌های اضافی: زادسروِ مرو ، نامم (نام من) .

قلمرو ادبی: «سرو، مرو»، «مرو، مرد» و «مرد، کرد»: جناس / من که نامم ماث: واج‌آرایی: تکرار صامت «م»

قلمرو فکری: «هفت خوان» را آزادسرو مروی و یا به قولی «ماخ سالار» آن مرد ارجمند و آن هراتی خوب و پاک دین روایت می کرد... اما خوان هشتم را اکنون منِ شاعر برایتان روایت می‌کنم من که نامم «ماث» (مهدی اخوان ثالث) است.

همچنان می‌رفت و می‌آمد. - همچنان می‌گفت و می‌گفت و قدم می‌زد.

قلمرو زبانی:نکات دستوری:همچنان: قید /می‌رفت: ماضی استمراری/ می‌آمد: ماضی استمراری /همچنان: قید/ می‌گفت: ماضی استمراری / قدم می زد: ماضی استمراری/ و : در هر سه موارد واو ربط هم پایه ساز است .

قلمرو ادبی: می‌رفت، می‌آمد: تضاد / واج‌آرایی: تکرار صامت «م»

قلمرو فکری: [مرد نقال] همچنان در فضای قهوه خانه گام برمی‌داشت و همچنان داستان (مرگ رستم) را روایت می کرد و این گونه می گفت.

قصّه است این قصّه، آری قصّه درد است ، شعر نیست [۱]، این، عیار مهر و کینِ مرد و نامرد است [۲]، بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست - هیچ - همچون پوچ عالی- نیست. [۳]

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: عیار: ابزار و مبنای سنجش، معیار.

نکات دستوری:

۱-قصّه: مسند/ است: فعل اسنادی/ این: نهاد/ قصّه: نقش تبعی تکرار برای مسند/ آری: شبه جمله/ [این : نهاد محذوف]/ قصّه: مسند/ درد: مضاف‌الیه/ است: فعل اسنادی/ [این: نهاد محذوف]/ شعر: مسند/ نیست: فعل اسنادی

۲- این: نهاد/ عیار: مسند/ مهر: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ کین: معطوف به مضاف‌الیه/ مرد: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ نامرد: معطوف به مضاف‌الیه مضاف‌الیه

۳- [این شعر: نهاد محذوف]/ بی عیار: مسند/ و: واو عطف/ شعر: معطوف به مسند/ محض: صفت/ خوب: صفت/ و: واو عطف/ خالی: معطوف به صفت/ نیست: فعل اسنادی/ [این شعر: نهاد محذوف]/ هیچ: قید/ همچو: حرف اضافه/ پوچ: متمم/ عالی: مسند/ نیست: فعل اسنادی.

قلمرو ادبی: است، نیست: تضاد / مهر، کین: تضاد / مرد، نامرد: تضاد / مهر، مرد- کین، نامرد: لف و نشر / هیچ همچون پوچ عالی نیست: تشبیه/ واج‌آرایی: تکرار صامت های «س»، «چ» / خالی، عالی: جناس

قلمرو فکری: سخن من، داستان درد و رنج مردم است و متکی بر واقعیت. شعری نیست که بر خیال استوار باشد. این داستان، اندازهٔ مهرِ یک مرد (رستم) و کینهٔ یک نامرد (شغاد) را بیان می‌کند و افشاکنندهٔ خیانت نامردان است. همچون شعرهای بدون درون‌مایه نیست که فقط ظاهری آراسته داشته باشد. شعر من مثل سخن پوچ با ظاهری زیبا نیست.

(شعر من متعهد و لبریز از حقیقت است.)

این، گلیم تیره بختی هاست [۱]، خیس خون داغ سهراب و سیاوش ها [۲]، روکش تابوت تختی هاست. [۳]

قلمرو زبانی: نکات دستوری:

۱- این: نهاد/ گلیم: مسند/ تیره بختی: مضاف‌الیه/ است: فعل اسنادی.

۲- [این شعر: نهاد محذوف]/ خیس: مسند/ خون: مضاف‌الیه/ داغ: صفت مضاف‌الیه (با توجه به اینکه واژه «داغ» ایهام دارد،

t.me/DaneshSad

اگر این کلمه را در معنی «سوگ و ماتم» بگیریم، مضاف‌الیه مضاف‌الیه خواهد بود.)/ سهراب: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ سیاوش: معطوف به مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ فعل اسنادی (است) به قرینه لفظی حذف شده است.

۳- [این شعر: نهاد محذوف]/ روکش: مسند/ تابوت: مضاف‌الیه / تختی: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ است: فعل اسنادی./ «ها» درسیاوش ها و تختی ها نشانه «مانند» است : امثالِ سیاوش.

قلمرو ادبی: این گلیم تیره بختی‌هاست: تشبیه/ گلیم تیره‌بختی: اضافه تشبیهی/ تیره بختی: کنایه از رنج و بدبختی/ سهراب، سیاوش: تلمیح به داستان سیاوش و سهراب، نماد انسان‌های ستم دیده و پاکدامن/ خیسِ خون بودن: کنایه از تر و تازه بودن/ داغ: ایهام: ۱-گرم ۲-درد و سوگ / روکش تابوت تختی: تلمیح به درگذشت تختی.

قلمرو فکری: شعر من، بیان کننده تیره بختی‌ها و درد و رنج این جامعه است و به خونِ داغِ افراد مظلومی چون سهراب‌ها و سیاوش‌ها آغشته شده و روکش تابوت پهلوانی چون تختی گردیده و هنوز تازه است.

(نکته: سهراب و سیاوش و تختی که هر سه ناجوانمردانه کشته شدند.)

اندکی استاد و خامش ماند؛ پس هماوای خروش خشم - با صدایی مرتعش لحنی رجز مانند و دردآلود - خواند:

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: مرتعش: لرزنده، دارای ارتعاش/ هماوا: هم صدا/ رجز: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می خوانند.

نکات دستوری: اندکی: قید/ استاد: ماضی ساده (ایستاد)/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ خامش: قید/ ماند: ماضی ساده/ پس: قید/ هماوای خروش خشم: گروه قیدی (هماوا: قید، خروش: مضاف‌الیه، خشم: مضاف‌الیه مضاف‌الیه)/با: حرف اضافه/ صدا: متمم/ مرتعش: صفت/ لحنی: معطوف به متمم/ رجزمانند: صفت/ و: واو عطف/ دردآلود: معطوف به صفت /خواند: ماضی ساده

قلمرو ادبی: خروش خشم: اضافه استعاری / لحنی رجز مانند: تشبیه / لحنی رجزمانند: کنایه از بیانی بسیار محکم

قلمرو فکری: مرد نقال بازایستاد و ساکت شد، پس با صدای خشم‌آلود و لرزان و آهنگی رجزگونه و دردناک این گونه گفت:

آه! دیگر اکنون آن عمادِ تکیه و امّید ایرانشهر - شیرمرد عرصه ناوردهای هول - پورِ زالِ زر جهان‌پهلو - آن خداوند و سوار رخش بی مانند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها:عماد: تکیه‌گاه ، نگاه دارنده، آنچه بتوان بر آن تکیه کرد/ ناورد: نبرد/ هول: وحشت انگیز، ترسناک

نکات دستوری:آه: شبه جمله/ دیگر: قید/ اکنون: قید/ آن عماد: نهاد/ تکیه: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ امّید: معطوف به نهاد/ ایرانشهر: مضاف‌الیه (فعل این جمله، بعد از چندین سطر در ادامهٔ شعر آمده است : ...گم بود.)

* شیرمرد عرصه ناوردهای هول: گروه بدل از نهاد ← (شیرمرد: بدل ازنهاد/ عرصه: مضاف‌الیه/ ناورد: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ هول: صفت مضاف‌الیه)

* پورِ زالِ زر جهان پهلو: گروه بدل از نهاد← (پور: بدل از نهاد/ زال: مضاف‌الیه/ زر: مضاف‌الیه مضاف‌الیه)

* جهان پهلو: بدل از نهاد

* آن خداوند و سوار رخش بی‌مانند: گروه بدل ← (خداوند: بدل از نهاد/ و: واو عطف/ سوار: معطوف به بدل/ رخش: مضاف‌الیه/ بی‌مانند: صفت مضاف‌الیه)

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: عماد: استعاره از رستم/ ایرانشهر: مجاز از مردم ایران / شیرمرد: کنایه از رستم/ خداوند و سوار رخش: کنایه از رستم

قلمرو فکری: آه، دیگر آن تکیه‌گاه و امید کشور ایران و شیرمرد میدان های ترسناک جنگ، فرزند زال، پهلوان جهان، آن صاحب و سوار رخش بی همتا...

آن که هرگز ـ چون کلید گنج مروارید ـ کم نمی‌شد از لبش لبخند،[1] خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان،[2] خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند[3]

قلمرو زبانی: نکات دستوری: کل عبارت بدل است برای نهاد (عماد)

۱-آن که: بدل/ هرگز: قید/ چون: حرف اضافه/ کلید: متمم/ گنج: مضاف‌الیه/ مروارید: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ گم: مسند/ نمی‌شد: فعل اسنادی/از: حرف اضافه/ لب: متمم/ ش: مضاف‌الیه/ لبخند: نهاد

۲- خواه: حرف ربط مزدوج- هم پایه ساز/ روز: نهاد/ صلح: مضاف‌الیه/ (فعل «بود» محذوف است) / و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ بسته [بود]: ماضی بعید/ «را»: فک اضافه است ←پیمانِ مهر / پیمان مهر: مفعول

(«را» در جمله فوق را می توان حرف اضافه «برای» هم در نظر گرفت.)

۳- خواه: حرف ربط مزدوج/ روز: نهاد/ جنگ: مضاف‌الیه/ (فعل «بود» محذوف است.)/ و: حرف ربط هم پایه ساز/ سوگند خورده [بود]: فعل مرکب/ بهر: حرف اضافه/ کین: متمم

✓ترتیب جملات:

آن که هرگز چون کلید گنج مروارید از لبش لبخند گم نمی‌شد؛ خواه روز صلح [بود] و پیمان مهر بسته [بود] خواه روز جنگ [بود] و بهر کین سوگند خورده [بود.]

قلمرو ادبی: لبخند چون کلید گنج مروارید: تشبیه/ کلید: استعاره از خنده/ گنج: استعاره از دهان/ مروارید: استعاره از دندان/ صلح، جنگ: تضاد/ روز: مجاز از زمان/ مهر، کین: تضاد / گم نشدن لبخند: کنایه از همیشه لبخند بر لب داشتن

قلمرو فکری: و آن کسی که هرگز خنده از لبانش دور نمی‌شد، چه در روز صلح که پیمانِ مهر و دوستی بسته بود و چه در روز جنگ که برای کینه و انتقام سوگند خورده است.

آری اکنون شیر ایران شهر ـ تهمتن گُرد سجستانی ـ کوه کوهان، مرد مردستان، رستم دستان، ـ در تک تاریک ژرف چاه پهناور، ـ کِشته هر سو بر کف و دیوارهایش نیزه و خنجر، ـ چاه غدر ناجوانمردان ـ چاه پستان، چاه بی دردان، ـ چاه چونان ژرفی و پهناش، بی شریش ناباور ـ و غم انگیز و شگفت آور.

قلمرو زبانی: معنی واژه:ایرانشهر: کشورایران/ تهمتن: نیرومند، دلیر/ گُرد: پهلوان/ سجستانی: سیستانی/ دستان: لقب زال، پدر رستم / تگ: ته / غدر: خیانت

نکات دستوری: آری: قید/ اکنون: قید

*شیرِ ایرانشهر: گروه بدلی برای « نهاد (عماد) » ← (شیر: بدل، ایرانشهر: مضاف‌الیه)

*تهمتن: بدل از «عماد»

* گُرد سجستانی: بدل از «عماد»← (گُرد: بدل، سجستانی: صفت نسبی)

*کوه کوهان: بدل از «عماد»← (کوه: بدل، کوهان: مضاف‌الیه، ها: نشانه جمع)

*مردِ مردستان: بدل از «عماد» ← (مرد: بدل، مردستان: مضاف‌الیه)

t.me/DaneshSad

*رستمِ دستان: بدل از «عماد» ← (رستم: بدل ، دستان : مضاف‌الیه)

در: حرف اضافه/ تگ: متمم/ تاریک: صفت مضاف‌الیه برای چاه/ ژرف: صفت مضاف‌الیه برای چاه/ چاه: مضاف‌الیه/ پهناور: صفت مضاف‌الیه برای چاه← (در تگِ چاهِ تاریکِ ژرفِ پهناور)/ کِشته (کاشته) [شده بود] : ماضی بعید/ هر سو: گروه متممی/ بر: حرف اضافه/ کف: متمم/ و: واو عطف/ دیوارها: معطوف به متمم/ش: مضاف‌الیه/ نیزه: نهاد/ و: واو عطف/ خنجر: معطوف به نهاد

*چاه غدر ناجوانمردان: بدل از چاه← (چاه: بدل، غدر: مضاف‌الیه، ناجوانمردان: مضاف‌الیه مضاف‌الیه- «ان» در ناجوانمردان نشانه جمع است.)

*چاه بَستان : بدل از چاه← (چاه: بدل، بَستان: مضاف‌الیه)

*چاه بی‌دردان: بدل از چاه ← (چاه: بدل، بی‌دردان: مضاف‌الیه- ان» نشانه جمع است.)

*چاه چونان ژرفی و پهناش، بی‌شرمیش ناباور و غم انگیز و شگفت آور: گروه بدلی ← (چاه: بدل، چونان (ادات) ، ژرفی: متمم، و: واو عطف، پهنا: معطوف به متمم، ش: مضاف‌الیه، بی شرمی (نهاد)/ ناباور: مسند، و: واو عطف ، غم‌انگیز: معطوف به مسند، و: واو عطف، شگفت‌آور: معطوف به مسند/ فعل «بود» به قرینه معنایی حذف شده است.)← (چاهی که بی شرمی‌اش مانند ژرفا (عمق) و پهنای آن، ناباور و غم انگیز و شگفت آور بود.)

قلمرو ادبی: شیر ایران، کوه: استعاره از رستم /کوه: نماد استواری/ مرد: مجاز از رستم / مردستان: مجاز از کشور پهلوانان (ایران)/ مرد: نماد نیرومندی/ تاریک، ژرف، چاه: مراعات نظیر/ در تگ تاریک ژرف چاه پهناور: واج‌آرایی تکرار مصوت کوتاه «-ِ» / کِشته هر سو... خنجر: استعاره مکنیه (تشبیه خنجر و نیز به گیاه) / واژه‌آرایی: تکرار واژهٔ چاه / چاه چونان ژرفی و پهناش...: تشبیه و تشخیص(بی شرمی چاه: مشبه / ژرف و پهنا : مشبه به)

قلمرو فکری: آری، اکنون رستم این شیر ایران زمین، دلاور و پهلوان سیستانی، مظهر استواری و مردانگی، فرزند زال، در ته چاه تاریک و عمیق و پهناوری که از هر سوی بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر کاشته شده ، گرفتار شده بود. در چاه مکر و نیرنگ ناجوانمردان، چاه فرومایگان و بی‌دردان، چاهی که بی شرمی‌اش همچون عمق و پهنایش باور نکردنی و غم انگیز و شگفت‌آور بود.

آری اکنون تهمتن با رخش غیرتمند - در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود - پهلوان هفت خوان اکنون - طعمه دام و دهان خوان هشتم بود.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: آری: شبه جمله/ اکنون: قید/ تهمتن: بدل از نهاد/ با: حرف اضافه/ رخش: متمم/ غیرتمند: صفت/ در: حرف اضافه بُن: متمم/ این: صفت مضاف‌الیه/ چاه: مضاف‌الیه/ [که: حذف شده] آب: نهاد/ش: مضاف‌الیه/ زهر: مسند/ شمشیر: مضاف‌الیه/ واو : عطف/ سنان: معطوف به مضاف‌الیه/ فعل «بود» در پایان جمله حذف شده است./ گم: مسند/ بود: فعل اسنادی (نهاد این فعل، عبارت «آن عماد تکیه» در بخش‌های قبلی شعر است.) / پهلوان: نهاد/ هفت: صفت مضاف‌الیه/ خوان: مضاف‌الیه/ اکنون: قید/ طعمه: مسند/ دام: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ دهان: معطوف به مضاف‌الیه/ خوان: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ هشتم: صفت مضاف‌الیه/ بود: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: رخش غیرتمند: تشخیص/ بن، چاه، آب: مراعات نظیر/ گم بودن: کنایه از ناپیدا بودن / طعمه بودن: کنایه از گرفتار بودن/ دهان خوان هشتم: اضافه استعاری/ خوان هشتم: استعاره از چاه/ تشبیه رستم به طعمه/ دام خوان: اضافه

t.me/DaneshSad

تشبیهی / «شمشیر و سنان» و «طعمه و دام» مراعات نظیر / هفت و هشت: جناس ناقص ومراعات نظیر / دهان خوان هشتم و غیرتمند بودن رخش: تشخیص

قلمرو فکری: آری رستم اکنون با اسب غیرتمند و دلاور خویش، در ته چاهی که به جای آب، زهر شمشیر و نیزه داشت، ناپدید شده و در دام دهان این خوان هشتم (چاه) گرفتار شده بود.

و می‌اندیشید - که نبایستی بگوید هیچ - بس که بی شرمانه و پست است این تزویر - چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ...

قلمرو زبانی: نکات دستوری: می‌اندیشید: ماضی استمراری / که: حرف ربط وابسته‌ساز / نبایستی: قید / بگوید: مضارع التزامی / هیچ: مفعول / بس: قید / که: حرف ربط وابسته‌ساز / بی شرمانه: مسند / و: واو عطف / پَست: معطوف به مسند / است: فعل اسنادی / این: صفت اشاره / تزویر: نهاد / چشم: مفعول / باید: قید / ببندد: مضارع التزامی / تا: حرف ربط وابسته‌ساز / نبیند: مضارع التزامی / هیچ: مفعول

قلمرو ادبی: چشم را باید ببندد:کنایه از فراموش کردن، واج‌آرایی «ب» / پست، است: جناس.

قلمرو فکری: رستم با خود می‌اندیشید که دیگر نباید چیزی بگوید چرا که این فریب و دشمنی، بسیار بی شرمانه و پست بود و او باید در برابر این نیرنگ، چشم های خود را ببندد تا دیگر چیزی نبیند.

بعد چندی که گشودش چشم - رخش خود را دید، - بس که خونش رفته بود از تن - بس که زهر زخم‌ها کاریش - گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خوابید.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: کاری: موثر، کُشنده–زخم کاری: ضربه موثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود.

نکات دستوری: بعد چندی: قید / که: حرف ربط وابسته‌ساز / گشود: ماضی ساده / ش: مضاف‌الیه ← (چشمش) / چشم: مفعول / رخش: مفعول / خود: مضاف‌الیه / دید: ماضی ساده / بس: قید / که: حرف ربط وابسته‌ساز / خون: نهاد / ش: مضاف‌الیه ← تنش / رفته بود: ماضی بعید / از: حرف اضافه / تن: متمم / بس: قید / که: حرف ربط وابسته‌ساز / زهر: نهاد / زخم ها: مضاف‌الیه / کاری: مسند / ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه ← زخم هایش / فعل «بود» به قرینه معنایی حذف شده است. / گویی: قید / از : حرف اضافه / تن: متمم / حس: نهاد /و: واو عطف / هوش: معطوف به نهاد / ش: مضاف‌الیه ← (تنش) / رفته بود: ماضی بعید / و: حرف ربط /داشت می‌خوابید: ماضی مستمر

*مروری بر جهش ضمیر در این بند:

چندی که گشودش چشم: ← چشمش را گشود.

خونش رفته بود از تن: ← خون از تنش رفته بود.

زهر زخم ها کاریش: ← بس که زهر زخم‌هایش کاری (بود)...

از تن حس و هوشش: ← از تنش، حس و هوش رفته بود. (مرجع ضمیر «ش»، رخش است.)

قلمرو ادبی: زهر زخم: اضافه تشبیهی / داشت می‌خوابید: کنایه از نزدیک بودن مرگ رخش

قلمرو فکری: پس از این که چشمانش را گشود، رخش خود را دید که خون زیادی از تنش خارج شده و از بس که شدت زخم هایش مؤثر و کشنده بود؛ انگار که هوش و توانش را از دست داده و در حال جان دادن بود.

از تن خود (بس بتر از رخش) - بی خبر بود[1] و نبودش اعتنا با خویش[2] - رخش را می‌دید و می‌پاید. [3] - رخش آن طاق عزیز، آن تای بی همتا

t.me/DaneshSad

- رخش رخشنده - با هزاران یادهای روشن و زنده[۴]

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: بتر: مخفف بدتر / پاییدن: مراقب بودن / طاق: فرد، یکتا،بی همتا / تا: مترادف طاق، یکی

نکات دستوری :

۱-از: حرف اضافه/ تن: متمم/ خود: مضاف‌الیه/ بی خبر: مسند/ بود: فعل اسنادی

جمله درون پرانتز ← [که: حرف ربط محذوف]/ [تن رستم: نهاد محذوف] /بس: قید/ بتر: مسند/ از: حرف اضافه / رخش: متمم / فعل اسنادی « بود» به قرینه معنایی حذف شده است.

۲- و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ نبود: غیر اسنادی (نداشت)/ ش: مضاف‌الیه (خویشش) اعتنا: مفعول/ با: حرف اضافه/ خویش: متمم/ ← (به خودش اعتنایی نداشت.)

۳-رخش: مفعول/ می‌دید: ماضی استمراری/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ می‌پایید: ماضی استمراری

۴- رخش: نهاد- آن طاق عزیز: بدل از رخش ← (آن : صفت اشاره ، طاق: بدل، عزیز: صفت) آن تای بی همتا: بدل از رخش ← (آن: صفت اشاره، تا: بدل، بی همتا: صفت) رخش رخشنده: بدل از رخش ← (رخش: بدل، رخشنده: صفت) با: حرف اضافه/ هزاران: صفت شمارشی/ یادها: متمم/ روشن: صفت/ زنده: معطوف به صفت / حذف فعل « داشت می خوابید» به قرینه لفظی.

قلمرو ادبی: یاد روشن: حس‌آمیزی/ واج‌آرایی: صامت «ش» / یاد زنده: تشخیص

قلمرو فکری: او از تن خود که بدتر از رخش زخمی شده بود، آگاهی نداشت و اعتنایی به خودش نمی‌کرد و مراقب رخش بود. رخش آن یکتای گرامی، آن بی همتای بی مانند، رخش درخشان و زیبایی که هزاران خاطره خوش از او به یاد داشت.

گفت در دل، رخش! طفلک رخش! - آه - این نخستین بار شاید بود - کان کلید گنج مروارید او گم شد.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: گفت: ماضی ساده/ در: حرف اضافه/ دل: متمم/ رخش!: شبه جمله/ طفلک رخش: شبه جمله (ک: پسوند تحبیب)/ آه: شبه جمله/ این: نهاد/ نخستین: صفت شمارشی/ بار: مسند/ شاید: قید/ بود: فعل اسنادی/ کلید: نهاد/ گنج: مضاف‌الیه/ مروارید: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ او: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ گم: مسند/ شد: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: طفلک: کنایه از بی‌گناه و بیچاره/ کلید: استعاره از خنده/ گنج: استعاره از دهان / مروارید: استعاره از دندان/ گم شدن کلید گنج مروارید: کنایه از لبخند نزدن

قلمرو فکری: رستم در دل خود این گونه می‌گفت: رخش! بیچاره رخش! و این برای نخستین بار بود که لبخند از لبان رستم دور می‌شد.

ناگهان انگار - بر لب آن چاه - سایه‌ای را دید - او شغاد آن نابرادر بود - که درون چه نگه می‌کرد و می‌خندید - و صدای شوم و نامردانه اش در چاهسار گوش می‌پیچید...

قلمرو زبانی: نکات دستوری: ناگهان: قید/ انگار: قید/ بر: حرف اضافه/ لب: متمم/ آن: صفت مضاف‌الیه/ چاه: مضاف‌الیه/ سایه‌ای: مفعول/ دید: ماضی ساده/ او: نهاد/ شغاد: مسند/آن نابرادر: بدل/ بود: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ درون: مفعول/ چه (چاه): مضاف‌الیه/ نگه می‌کرد: فعل مرکب/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ می‌خندید: ماضی استمراری/

t.me/DaneshSad

و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ صدای: نهاد/ شوم: صفت/ و: واو عطف/ نامردانه: معطوف به صفت/ ش: مضاف‌الیه/ در: حرف اضافه / چاهسار: متمم/ گوش: مضاف‌الیه/ می‌پیچید: ماضی استمراری

قلمرو ادبی: نابرادر: ایهام: ۱-ناتنی ۲-نامرد / چاهسار گوش: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: ناگهان گویی در کنار آن چاه، سایه‌ای را دید. آن سایه شغاد نابرادریش بود که به درون چاه نگاه می‌کرد و می‌خندید و صدای شوم و نامردانه اش در گوش رستم می‌پیچید.

باز چشم او به رخش افتاد اما... وای - دید - رخش زیبا رخش غیرتمند - رخش بی مانند - با هزارش یادبود خوب خوابیده است - آن چنان که راستی گویی - آن هزاران یادبود خوب را در خواب می دیده است.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: باز: قید/ چشم: نهاد/ او: مضاف‌الیه/ به: حرف اضافه / رخش: متمم/ افتاد: ماضی ساده/ اما: حرف ربط هم پایه‌ساز/ وای: شبه جمله/ دید: ماضی ساده (مفعولِ فعل «دید» جمله بعدی است.)/ [که: حرف ربط حذف شده]/ رخش: نهاد/ زیبا: صفت/ رخش غیرتمند: گروه بدل ← (رخش: بدل، غیرتمند: صفت) / رخش بی‌مانند: گروه بدل ← (رخش: بدل، بی‌مانند: صفت)/ با: حرف اضافه/ هزار: صفت شمارشی/ ش: مضاف‌الیه (خوبش) /یادبود: متمم/ خوب: صفت/ خوابیده است: ماضی نقلی/ آن چنان که (به طوری که): حرف ربط وابسته‌ساز/ راستی: قید/ گویی: قید/ آن: صفت اشاره/ هزاران: صفت شمارشی/ یادبود: مفعول/ خوب: صفت/ در: حرف اضافه/ خواب: متمم/ می‌دیده است: ماضی نقلی استمراری

قلمرو ادبی: چشم: مجاز از نگاه/ رخش غیرتمند: تشخیص/ خوابیده است:کنایه از مُرده است/ واژه‌آرایی: تکرار واژه رخش/ گویی در خواب می دیده است: کنایه از ناباور بودن ماجرا.

قلمرو فکری: دوباره چشمِ رستم به رخش افتاد؛ اما افسوس که رخش زیبا و غیرتمند و بی همتای او با آن همه خاطرات خوشی که با او داشته، مُرده است؛ آن چنان که انگار آن خاطرات خوش را در خواب می‌دیده است.

بعد از آن تا مدتی تا دیر - یال و رویش را - ہی نوازش کرد ہی بوید ہی بوسید - رو به یال و چشم او مالید

قلمرو زبانی: نکات دستوری: بعد ازآن: قید/ تا: حرف اضافه/ مدتی: متمم/ تا: حرف اضافه/ دیر: متمم (تا مدتی، تا دیر: قید) / یال: مفعول/ و: واو عطف/ روی: معطوف به مفعول/ ش: مضاف‌الیه/ هی: قید/ نوازش کرد: فعل مرکب/ هی: قید/ بویید: ماضی ساده/ هی: قید/ بوسید: ماضی ساده/ رو: مفعول/ به: حرف اضافه/ یال: متمم/ و: واو عطف/ چشم: معطوف به متمم/ او: مضاف‌الیه/ مالید: ماضی ساده

قلمرو ادبی: دیر: مجاز از زمان زیاد / بویید، بوسید: جناس/ رو مالیدن: ابراز محبت کردن/ رو، چشم: مراعات نظیر

قلمرو فکری: پس از آن تا مدتی تا زمانی دراز، پیاپی یال و روی رخش را نوازش کرد و بویید و بوسید. چهره‌اش را به یال و چشم رخش مالید.

مرد نقّال از صدایش ضجّه می‌بارید و نگاهش مثل خنجر بود: - «و نشست آرام، یال رخش در دستش - باز با آن آخرین اندیشه ها سرگرم - جنگ بود این یا شکار؟ آیا - میزبانی بود یا تزویر؟

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: ضجه: ناله و فریاد با صدای بلند/ شیون

نکات دستوری: مرد نقّال: بدلِ مقدم برای «ش» در «صدایش»/ از: حرف اضافه/ صدا: متمم/ ش: مضاف‌الیه/ ضجّه: نهاد

t.me/DaneshSad

/می‌بارید: ماضی استمراری/ و: حرف ربط هم پایه ساز/ نگاه: نهاد/ ش: مضاف‌الیه/ مثل خنجر: گروه متممی در نقش مسند/ بود: فعل اسنادی/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ نشست: ماضی ساده/ آرام: قید/ یال: نهاد/ رخش: مضاف‌الیه/ در: حرف اضافه/ دست: متمم/ ش: مضاف‌الیه/ فعل بود (غیراسنادی) در پایان جمله حذف شده است./ باز(قید)/ با: حرف اضافه /آن: صفت اشاره/ آخرین: صفت شمارشی/ اندیشه‌ها: متمم/ سرگرم: مسند/ فعل «بود» در پایان جمله حذف شده است./ جنگ: مسند/ بود: فعل اسنادی/ این: نهاد/ یا: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ شکار: مسند/ فعل «بود» در پایان جمله حذف شده است. / آیا: قید پرسش/ میزبانی: مسند/ بود: فعل اسنادی/ یا: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ تزویر: مسند/ فعل «بود» در پایان جمله حذف شده است.

قلمرو ادبی: ضجّه می‌بارید: استعاره مکنیه (کنایه از ناراحتی زیاد) / نگاهش مثل خنجر بود: تشبیه، کنایه از نافذ بودن نگاه / میهمانی بود یا تزویر؟: پرسش انکاری / جنگ بود این یا شکار؟: پرسش انکاری/ یا، آیا: جناس

قلمرو فکری: مرد نقال با صدای بلند ناله و فریاد می کرد (بسیار ناراحت وخشمگین بود) و نگاهش تیز و گیرا بود. رستم آرام در کنار رخش نشست در حالی که یال رخش در دستش بود، در این اندیشه فرورفته بود که آمدن به این دشت برای شکار نبود؛ بلکه برای به دام انداختن و کشتن او بود؛ این میزبانی نبود. بلکه فریب و نیرنگ دشمنان بود.

قصه می گوید که بی شک می توانست او اگر می خواست - که شغاد نابرادر را بدوزد همچنان که دوخت با کمان و تیر - بر درختی که به زیرش ایستاده بود - و بر آن برتکیه داده بود - و درون چه نگه می کرد.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: قصه : نهاد/ می گوید: مضارع اخباری/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ بی شک: قید/ می توانست: ماضی استمراری/ او: نهاد/ اگر: حرف ربط وابسته‌ساز/ می‌خواست: ماضی استمراری/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ شغاد: مفعول/ نابرادر: صفت/ بدوزد: مضارع التزامی/ همچنان که: حرف ربط وابسته‌ساز/ دوخت: ماضی ساده/ با: حرف اضافه کمان: متمم/ و: حرف عطف/ تیر: معطوف به متمم/ بر: حرف اضافه/ درختی: متمم/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ به: حرف اضافه زیر: متمم/ ش: مضاف‌الیه/ ایستاده بود: ماضی بعید/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ بر آن بر: متمم با دو حرف اضافه (از ویژگی های دستور تاریخی)/ تکیه داده بود: ماضی بعید/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ درون: مفعول/ چه (چاه): مضاف‌الیه/ نگه می کرد: فعل مرکب.

قلمرو ادبی: قصّه می گوید: تشخیص/ نابرادر: ایهام: ۱- ناتنی ۲- نامرد / دوختن: کنایه از کشتن/کمان، تیر: مراعات نظیر

قلمرو فکری: قصه می گوید: او اگر می‌خواست می‌توانست شغاد نابرادر را بکُشد؛ همچنان که این کار را هم کرد و شغاد را که در زیر درختی ایستاده بود و داخل چاه را نگاه می کرد، با تیری به آن درخت دوخت و کُشت.

قصه می گوید: - این برایش سخت آسان بود و ساده بود. - همچنان که می توانست او اگر می خواست - کان کمند شصت خم خویش بگشاید - و بیندازد به بالا بر درختی گیره ای، سنگی و فراز آید.

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: کمند: طنابی که در جنگ یا شکار در گردن دشمن یا شکار انداخته به دنبال خود بکشند. / خم کمند: حلقه و پیچ و تاب کمند / فراز آید: بالا بیاید

نکات دستوری: قصه: نهاد/ می گوید: مضارع اخباری/ این: نهاد/ برای: حرف اضافه/ ش: متمم/ سخت: قید/ آسان : مسند/ بود: فعل اسنادی/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ ساده: مسند/ بود: فعل ربطی/ همچنان که: حرف ربط وابسته‌ساز/ می توانست: ماضی استمراری/ او: نهاد/ اگر: حرف ربط وابسته‌ساز/ می‌خواست: ماضی استمراری/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ آن:

t.me/DaneshSad

صفت: اشاره/ کمند: مفعول/ شصت خم: صفت/ خویش: مضاف‌الیه/ بگشاید: مضارع التزامی/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ بیندازد: مضارع التزامی/ به: حرف اضافه/ بالا: متمم/ بر: حرف اضافه/ درختی: متمم/ گیره ای: معطوف به متمم/ سنگی : معطوف به متمم/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ فرازآید: فعل پیشوندی.

قلمرو ادبی: کمند شصت خم: کنایه از بسیار بلند / سخت: ایهام تناسب ← ۱- بسیار ۲- در معنای «دشوار» با واژه «آسان» تناسب دارد. / سخن گفتن قصه: تشخیص

قلمرو فکری: داستان این گونه می گوید: این کار برای رستم بسیار ساده بود. همان‌گونه که می توانست اگر می‌خواست کمند بلند خودش را باز کند و به درخت یا گیره‌ای بیندازد و بالا بیاید.

ور بپرسی راست گویم راست - قصّه بی شک راست می گوید - می توانست او اگر می خواست - لیک...

قلمرو زبانی: نکات دستوری: ور: حرف ربط وابسته‌ساز (و اگر)/ بپرسی: مضارع التزامی/ راست: مفعول/ فعل «می گوید» به قرینه لفظی حذف شده است./ گویم: مضارع اخباری (می گویم)/ راست: مفعول / فعل «می گوید» به قرینه لفظی حذف شده است/ قصّه: نهاد/ بی شک: قید/ راست: مفعول/ می گوید: مضارع اخباری/ می توانست: ماضی استمراری/ او: نهاد/ اگر: حرف ربط وابسته‌ساز/ می‌خواست: ماضی استمراری/ لیک: حرف ربط هم پایه‌ساز

قلمرو ادبی: قصه می گوید: تشخیص / واج‌آرایی: تکرار صامت «س»

قلمرو فکری: اگر بپرسی راست می گوید؟ من می گویم که آری راست می گوید. بدون شک قصه راست می گوید او می‌توانست که خود را نجات دهد اگر می‌خواست. اما...

(رستم پیروزمندانه مرگ را پذیرفت. او مرگ را از زندگانی که در آن به راحتی برادرکُشی می‌شود برتر شمرد.)

کارگاه متن پژوهشی درس سیزدهم

قلمرو زبانی

۱-متضاد واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

باید به داوری بنشینیم/ شوق رقابتی است/ در بین واژه‌ها و عبارت ها/ و هر کدام می خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند. **جنگ**

*مرادف: مترادف، هم ردیف

با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد بیدل دهلوی

تزویر

۲-این شعر اخوان را با توجه به موارد زیر بررسی کنید.

الف) استفاده از واژه‌ها، ترکیب‌ها و ساختارهای دستوری زبان کهن:

همگنان: همگان / خامش/ اِستاد/ ناورد / سجستانی: سیستانی /می‌دیده است: ماضی نقلی استمراری / بر آن بر: دو حرف اضافه برای یک متمم و... / خداوند: در معنای صاحب

ب)کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌های نوساخته:

عرصه ناوردهای هول، کوه کوهان، مرد مردستان

t.me/DaneshSad

۳–در متن زیر، گروه های اسمی و وابسته های پیشین و پسین را مشخص کنید.

ـ رخش زیبا، رخش غیرتمند :

رخش (هسته) ،زیبا(وابسته پسین- صفت)، رخش (هسته)، غیرتمند(وابسته پسین- صفت)، رخش(هسته) بی مانند(وابسته پسین- صفت)، هزار(وابسته پیشین – صفت شمارشی) یادبود (هسته) خوب (وابسته پسین- صفت)، ش (وابسته پسین- مضاف‌الیه): هزار یادبود خوبش

قلمرو ادبی

۱–کدام نوع لحن برای خوانش متن درس، مناسب است؟ دلایل خود را بنویسید.

لحن حماسی – روایی.

شعر از یک سو با یادکرد پهلوانی های رستم، فضایی حماسی دارد و از سوی دیگر روایت‌گر قصه ای تلخ است که در آن رستم به دست برادر ناتنی اش، شغاد، کشته می‌شود.

۲– در این سروده، «رستم» و «شغاد» نماد چه کسانی هستند؟

رستم: نماد آزادگی، اقتدار ملّی و جوانمردی

شغاد: نماد فریب، نیرنگ و ناجوانمردی

۳–قسمت های زیر را از دید آرایه های ادبی بررسی کنید.

الف) این نخستین بار شاید بود/ کان کلید گنج مروارید او گم شد

کلید: استعاره از خنده / گنج: استعاره از دهان / مروارید: استعاره از دندان / گم شدن کلید گنج مروارید: کنایه از نخندیدن

ب) همگنان خاموش، گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید

گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید: تشبیه / واج‌آرایی: تکرار صامت های «گ»/ صدف ، مروارید: مراعات نظیر

پ)پهلوان هفت خوان، اکنون طعمه دام و دهان خوان هشتم بود.

طعمه،دام: مراعات نظیر/ طعمه بودن: کنایه از گرفتار بودن / دهان خوان هشتم: اضافه استعاری/ خوان هشتم: استعاره از چاه

قلمرو فکری

۱–مقصود نقّال از «قصه درد» چیست؟

کشته شدن ناجوانمردانه رستم به دست برادر ناتنی اش شغاد.

۲–درباره مناسبت موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید.

یوسف، به این رها شدن از چاه دل مبند ایـن بار می برند کـه زندانی ات کنند فاضل نظری

حضرت یوسف (ع) پاک و بی گناه گرفتار مکر و حیله برادران شد و در چاه زندانی شد. در خوان هشتم نیز رستم، در کمال بی گناهی اسیر مکرِ برادر شد و در چاه گرفتار شد.

۳–شاعر در این سروده، بر کدام مضامین اجتماعی تأکید دارد؟

حیله گری انسان های پست - ترجیح مرگ شرافتمندانه بر زندگی با جنایت کاران- تیره بختی‌های جامعه

٤–اگر به جای شاعر بودید، این شعر را چگونه به پایان می رساندید؟ چرا؟**(بر عهده دانش آموز)**

t.me/DaneshSad

شعرخوانی: ای میهن

تنیده یاد تو، در تار و پودم، میهن، ای میهن! بود لبریز از عشقت، وجودم، میهن، ای میهن!

قلمرو زبانی: تنیده: درهم یافته

قلمرو ادبی: تنیده یاد تو: استعاره مکنیه؛ (یاد تو مانند تار به وجود من تنیده شده) / تار و پود: استعاره از همه وجود / بود لبریز از عشقت، وجودم: استعاره مکنیه / واژه‌آرایی (تکرار واژهٔ میهن)

قلمرو فکری: ای وطن! همه وجود من با نام تو گره خورده و وجودم وابسته به تو است. ای وطن! وجود من لبریز از عشق به تو است. *(مفهوم: عشق و وابستگی عمیق به میهن)*

تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی فدای نام تو، بود و نبودم، میهن، ای میهن!

قلمرو زبانی: نابودی: نیستی / مهر: عشق

قلمرو ادبی: بود، نبود: تضاد / بود و نبود: کنایه از همه وجود / ای میهن: تشخیص

قلمروفکری: ای وطن تو مرا از نابودی و نیستی بیرون آوردی و به من هویّت دادی و مرا با محبّت در خودت پرورش دادی. ای وطن تمام وجود و هستی من فدای تو باد. *(مفهوم: هویت بخشی میهن – ایثار و فداکاری برای میهن)*

به هر مجلس، به هر زندان، به هر شادی، به هر ماتم به هر حالت که بودم با تو بودم، میهن، ای میهن!

قلمرو زبانی: به: در

قلمرو ادبی: به هر مجلس... ماتم: کنایه از در همه حال / شادی، ماتم: تضاد / واژه‌آرایی: بودم، میهن

قلمرو فکری: ای وطن در هر حالتی؛ در مهمانی یا زندان، در شادی یا غم، من عاشق تو بودم.

(مفهوم: همراهی و عشق ورزی به میهن در همه حال)

اگر مستم اگر هشیار، اگر خوابم اگر بیدار به سوی تو بود روی سجودم، میهن، ای میهن!

قلمرو زبانی: بُوَد: می‌باشد

قلمرو ادبی:«مست، هشیار»و «خواب، بیدار»: تضاد/ بود روی سجودم:کنایه از نهایت احترام/ سوی، روی: جناس

قلمرو فکری: ای وطن در هر حالتی که باشم؛ چه در مستی چه در هشیاری، چه در خواب و چه در بیداری، همه‌ی عشق و علاقه‌ی من به تو است. *(مفهوم : عشق و احترام همیشگی به میهن)*

به دشت دل، گیاهی جز گل رویت نمی‌روید من این زیبازمین را آزمودم، میهن، ای میهن!

قلمرو زبانی: آزمودن: آزمایش کردن / زیبا زمین: ترکیب وصفی مقلوب

قلمرو ادبی: دشت دل: اضافه تشبیهی / گل رویت: اضافه تشبیهی / زیبا زمین: استعاره از «دل»

قلمرو فکری: ای وطن! در وجود و اندیشه من، هیچ گلی زیباتر از تو نیست. من این سرزمین ارزشمند را آزمودم. این بهترین جای دنیاست. *(مفهوم: برتری و زیبایی میهن در نظر شاعر)*

درک و دریافت (شعر خوانی: ای میهن)

۱–یک بار دیگر، شعر را با تأمل بر مکث ها و درنگ ها بخوانید.**(بر عهده دانش آموز)**

۲–وجه اشتراک این شعر را از نظر محتوا با فصل های ادبیات پایداری و ادبیات حماسی بنویسید:

مضمون این شعر، عشق به میهن و فداکاری در راه کشور است. این موضوع یکی از مهم ترین مضامین ادب پایداری و حماسی است.